بسم الله الرحمن الرحیم

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 12 بهمن 1392.**

**خلاصه­ی جلسه­ی قبل و این جلسه:**

عمده­ی بحث جلسه­ی گذشته، پیرامون تعارض بین روایت سعد بن ابی خلف و روایات دیگر بود. در مجموع، سه توجیه برای جمع بین این روایت و روایات دیگر بیان شد که برخی از آن­ها مورد نقد بودند. در ادامه­ی جلسه­ی قبل گفتیم که با فرض قبول تعارض بین روایت سعد و روایات دیگر، سه وجه برای مردود شمردن روایت سعد مطرح شده است که البته برخی از این وجوه مخدوش بودند. اما در این جلسه، ابتدا نکته­ای در مورد برداشتی که برخی از علما از کلام شیخ صدوق ره داشته­اند، بیان خواهیم نمود. در ادامه، به بررسی این مطلب می­پردازیم که آیا مفاد روایت سعد بن ابی خلف موافق قول عامه در ارث است تا بتوان آن را حمل بر تقیه نمود یا خیر؟. در پایان نیز به بیان نکته­ای سندی در مورد روایت سعد بن ابی خلف می­پردازیم و در مورد طریق شیخ صدوق به حسن بن محبوب مطالبی را بیان خواهیم نمود.

**تکمله­ای بر بحث برداشت نادرست برخی از علماء از کلام شیخ صدوق ره**

موضوع بحث، این بود که آیا ولدِ ولد جانشین ولد می­شود یا خیر؟ روایاتی ذکر گردید که جانشینی ولدِ ولد را اثبات می­کرد. در مقابل، روایتی از سعد بن ابی خلف ذکر شد که شائبه­ی معارضه با این روایات را داشت. همچنین بحثی مطرح گردید در مورد اینکه برخی، شیخ صدوق ره را به عنوان مخالف در مساله ذکر نموده­ و گفته­اند: شیخ صدوق ره معتقد است که ولدِ ولد در تمامی شئون، شأن ولد را ندارد؛ ولد حاجب جدّ است، ولی ولدِ ولد حاجب جد نیست. برای ایشان ره، به روایت سعد بن ابی خلف استدلال شده بود. در جلسات گذشته بیان نمودیم که شیخ صدوق ره در مقام بیان چه مطلبی است. در این جلسه، نکته­ای را در تکمیل آن مطلب، اضافه خواهیم نمود. بر اساس تتبعی که در کتب قدما صورت گرفت (البته، تتبع ناقص، نه کامل)، قبل از شهید اول ره، نسبت چنین مطلبی به شیخ صدوق ره (یعنی ارث جد به همراه نوه) در کتاب مختلف علامه حلی ره نیز ذکر شده است[[1]](#footnote-1) و احتمالا باید در دیگر کتب علامه ره نیز این مطلب وجود داشته باشد. علامه ره در مختلف، عین عبارت شیخ طوسی ره در استبصار[[2]](#footnote-2) را در رد کلام شیخ صدوق ره ذکر کرده است؛ لکن به این مطلب توجه نکرده است که شیخ طوسی ره کلام شیخ صدوق ره را در مورد طعمه می­داند و همان را نیز رد کرده است. بعد از علامه ره نیز افرادی مانند شهید اول ره در القواعد و الفوائد و نیز دروس، عین همین مطلب را ذکر نموده و تصور کرده­اند که شیخ صدوق ره جدّ را نیز جزء طبقه­ی اول ارث دانسته است.[[3]](#footnote-3)

لکن همان­طور که در جلسات قبل نیز بیان گردید[[4]](#footnote-4) با ملاحظه­ی صدر و ذیل کلام صدوق ره می­فهمیم که کلام ایشان ره در مورد طعمه است.[[5]](#footnote-5) لکن از آنجا که بحث ارث و طعمه در کلمات امثال ایشان ره تفکیک نشده است، این مباحث با هم ذکر شده است و همین مساله بعضا باعث ایجاد ابهام شده است. شیخ صدوق ره در کتاب فقیه، روایت­های مربوط به طعمه را در باب میراث الاجداد آورده است.[[6]](#footnote-6) به طور مثال، روایتی که قبل از روایت سعد بن ابی خلف در فقیه ذکر شده است، صریح در بحث طعمه است.[[7]](#footnote-7) بنابراین، شیخ صدوق ره این روایات را تفکیک نکرده است و گویا ایشان ره طعمه را مرتبه­ای از مراتب ارث تلقی نموده است. همین مساله نیز باعث بروز این ابهام در کلمات ایشان ره شده است. حتی اعتراض شیخ صدوق ره به فضل بن شاذان نیز ناشی از عدم تفکیک بین ارث و طعمه است.[[8]](#footnote-8) بحث فضل بن شاذان در مورد ارثی است که در مقابل طعمه است، اما بحث ایشان ره در مورد ارثی است که شامل طعمه است. لذا محط کلام شیخ صدوق ره و فضل بن شاذان دو امر بوده و نزاع ایشان ره در واقع، نزاع لفظی است.

**تکمله­ای بر بحث جلسه­ی قبل در مورد روایت سعد بن ابی خلف**

بحث در مورد روایت سعد بن ابی خلف در دو مرحله مطرح شد.[[9]](#footnote-9) مرحله­ی اول این بود که آیا بین این روایت و سایر روایات جمع عرفی وجود دارد یا خیر؟ مرحله­ی دوم این بود که با فرض عدم وجود جمع عرفی بین این روایات، چه باید کرد؟ در مرحله­ی اول، چند وجه به عنوان جمع عرفی بین این روایات بیان شد. وجه اول این بود که کلمه­ی «جد» در عبارت «**سَأَلْتُهُ عَنْ بَنَاتِ الِابْنَةِ وَ جَدٍّ**»، به معنای «جد بنات الابنۀ» باشد. در نقد این وجه بیان گردید که این جمع، بسیار خلاف ظاهر بوده و عرفی نیست. وجه دیگر این بود که روایت سعد بن ابی خلف را مربوط به طُعمه بدانیم، نه ارث؛ کما اینکه شیخ طوسی ره و شیخ صدوق ره چنین برداشتی از این روایت دارند. این وجه را پذیرفتیم و گفتیم حتی اگر کسی نپذیرد که ظهور ذاتی روایت سعد مربوط به طعمه است، باز هم بر اساس قرائنی که در جلسات قبل بیان شد، لا اقل حمل بر طعمه، جمع عرفی بسیار خوبی است. وجه دیگر، این بود که این روایت حمل بر تقیه شود. در نقد این وجه گفتیم که حمل بر تقیه در طول سایر وجوه است و در فرضی مطرح می­شود که جمع عرفی بین روایات وجود نداشته باشد و نیز گفتیم که حمل بر تقیه در صورتی صحیح است که عامه به مفاد این روایت، فتوا داده باشند. بررسی این نکته که آیا عامه به مفاد این روایت فتوا داده­اند یا خیر، مولکول به این جلسه شد. در مورد حمل این روایت بر تقیه باید گفت که هیچ یک از عامه به مفاد روایت سعد بن ابی خلف فتوا نداده­اند. عامه، میراث را برای دو گروه می­دانند: یک گروه، اصحاب الفرائض هستند که همان فرائض مذکور در آیات قرآن است و گروه دیگر عصبات هستند که به تعصیب ارث می­برند. در فرضی که این دو گروه وجود نداشته باشند، این بحث را مطرح کرده­اند که آیا ذوی الارحام به دلیل قرابت، ارث می­برند یا خیر؟

بر این اساس، عامه پسر میت را فرض­بر ندانسته و داخل در عصبه می­دانند و دختر واحد و دختران میت را فرض­بر می­دانند و اگر ارث از فرض فرد فرض­بر زیاد آمد، ما بقی را به عصبه می­دهند. اگر فرض­بری نباشد نیز ارث را به عصبه می­­دهند. بر این اساس، ایشان، نوه و بنات الابنۀ را داخل در میراث بالفرائض نمی­دانند.[[10]](#footnote-10) [از طرفی، بنت الابنۀ داخل در تعصیب نیز نیست.] عصبه بحث مفصلی دارد. عصبه بر دو قسم اصلی و تبعی هستند. عصبه­ی اصلی شامل پسر و خویشانی است که از طریق پسر خویشاوندی دارند، مانند عمو، پدر، جد پدری، ابن العم و ... . اما در مورد دختر و کسانی که از طریق او خویشاوندی دارند، در صورت­های خاصی ایشان را جزء عصبه می­دانند. به طور مثال، به وسیله­ی برادر، تعصیب به دختر سرایت می­کند و یا اینکه نوه­ی پسری گرچه دختر باشد، باز هم جزء عصبه است و یا اینکه در مورد بنت الابن به اعتبار ابن، قائل به تعصیب هستند. اما هیچ کس، بنت الابنۀ را داخل در تعصیب نمی­داند. بنابراین، بنات الابنه­ای که در روایت سعد وارد شده است، نه فرض­بر هستند و نه داخل در تعصیبند. اما جدّ داخل در تعصیب است. در فرضی که همراه بنات الابنۀ، جدّ نباشد، ابو حنیفه معتقد است که ایشان از باب اولوا الارحام ارث می­برند، اما مالک معتقد است که ارثی به اولوا الارحام تعلق نمی­گیرد.[[11]](#footnote-11) بر مبنای عامه، با وجود جدّ چیزی به بنات الابنۀ نمی­رسد؛ اما بر اساس روایت سعد، بنات الابنۀ، پنج ششم ارث می­برند و جدّ یک ششم ارث می­برد. بنابراین، هم این روایت و سایر روایت­هایی که بنات الإبنه را جانشین بنت قرار می­دهند، مخالف عامه هستند. بله، مخالفت روایت سعد با عامه کمتر از سایر روایات است؛ زیرا بر اساس آن، جدّ که جزء عصبه است، یک ششم ارث می­برد؛ ولی طبق نظر اهل تسنن باید تمامی ارث به جد داده شود و بنات الإبنه هیچ سهمی ندارند.

بحث دیگری که در مورد تقیه مطرح است، این است که آیا برای حمل یک روایت به تقیه، لزوما باید قولی از عامه وجود داشته باشد یا خیر؟ این بحث در اصول فقه مطرح شده است. واضح است که اگر حمل بر تقیه از باب مرجحات باب تعارض باشد، باید قولی از عامه وجود داشته باشد؛ اعم از اینکه مخالفت با عامه را جزء مرجحات منصوصه بدانیم یا جزء مرجحات غیر منصوصه؛ زیرا وقتی دو روایت وارد شده است که هر دو مخالف عامه هستند، ترجیحی از جهت مخالفت عامه بین آن­ها وجود ندارد. بنابراین، ترجیح به مخالفت عامه، فرع وجود قولی از عامه است که یک روایت مخالف آن و دیگری موافق آن باشد.

بله، به یک معنا می­شود گفت که حمل روایت بر تقیه نیازمند وجود قولی در عامه نیست و آن وقتی است که یک روایت را به جهتی غیر از جهت مخالفت عامه ترجیح می­دهیم و برای اینکه روایت دیگر را طرح مطلق ننماییم، این روایت را حمل بر تقیه می­کنیم تا راویان ثقه­ای که این روایت را نقل نموده­اند، تخطئه نشوند؛ لذا می­گوییم که این روایت از معصوم ع صادر شده است، لکن جهت صدور آن، تقیه­ای بوده است. [در این فرض، نیازی به وجود قولی از عامه که موافق این روایت باشد، نیست.] وجه این مطلب این است که بر اساس برخی از روایات، امام ع گاهی اوقات برای اینکه فتوای شیعیان یکدست نباشد، مطلبی را بیان می­کردند که با مطالبی که به دیگران فرموده­اند، مختلف بوده است. بر این اساس، می­توان برخی از روایات را حمل بر تقیه نمود. البته، دلیل اثباتی برای اینکه حتما این روایت باید حمل بر تقیه شود، نداریم. دلیلی نداریم که ادله­ی حجیت خبر ثقه، شامل خبر ثقه­ای هستند که بر فرض صدور، قابل اخذ نیست و باید حمل بر تقیه شود،[[12]](#footnote-12) لذا نمی­توان به این خبر اخذ نموده و بعد از قبول صدور آن، به ناچار آن را حمل بر تقیه نمود، با این توجیه که گاهی اوقات بنای امام ع بر این بوده است که فتوای شیعه یکدست نباشد. علاوه بر اینکه ثمره­ای نیز برای چنین حملی وجود ندارد؛ لذا این بحث، بحث مهمی نیست. مهم این است که علم به این روایات باید به اهل بیت ع رد شود و نیازی که ما نسبت به اینکه چنین روایاتی صادر شده­اند و جهت صدور آن­ها چه بوده است، اظهار نظر نماییم. آنچه مهم است این است که این روایت قابل اخذ نیست.

وجه دیگری نیز در مورد طرد این روایت، قابل بیان است و آن اینکه بر مبنای تعدی از مرجحات منصوصه به مرجحات غیر منصوصه، یکی از این مرجحات، ابعدیت از قول عامه است. این مرجح در ما نحن فیه قابل تطبیق است. بر این اساس، گرچه روایت سعد و سایر روایت، هر دو مخالف عامه هستند، لکن روایاتی که تمام ارث را برای بنات الابنۀ می­دانند، ابعد از قول عامه هستند و روایت سعد که یک ششم ارث را به جد اخصاص داده است، اقرب به قول عامه است. بنابراین، روایات دسته­ی اول نسبت به روایت سعد، ترجیح دارند.

البته، باز هم تاکید می­کنیم که گرچه حمل روایت سعد بر تقیه وجه­ی دارد، لکن این وجه، بلا دلیل است و دلیلی خاصی برای آن وجود ندارد. از طرفی نیازی نیست که حتما برای یک روایت توجیه­ی ذکر شود. ممکن است، راوی در نقل این روایت اشتباه نموده باشد. بله، این نکته وجود دارد که شیخ طوسی ره خیلی وقت­ها در استبصار و تهذیب در مباحث کلامی، روایت را حمل بر تقیه (به شرطی که روایت موافق عامه باشد) یا اشتباه راوی می­نماید. این نکته در مسائل کلامی مشکلی ندارد، از باب اینکه چگونه می­شود که ائمه ع سخنان متناقض گفته باشند.[[13]](#footnote-13)

**بحثی سندی پیرامون روایت سعد بن ابی خلف**

در مورد روایت سعد بن ابی خلف، یک بحث سندی باقی مانده است و آن، اینکه در روایت سعد بن ابی خلف، طریق مشیخه­ی صدوق ره با حسن بن محبوب شروع می­شود. در این زمینه دو بحث مطرح است: بحث اول بررسی سند شیخ صدوق ره به حسن بن محبوب است. بحث دوم که بحثی کبروی است، اینکه آیا نیاز است که برای بررسی اسناد کتاب فقیه به مشیخه­ی آن مراجعه نماییم؟

**بحث اول: بررسی سند شیخ صدوق ره به حسن بن محبوب**

سندی که شیخ صدوق در مشیخه­ی فقیه به حسن بن محبوب نقل کرده است، به این صورت است:

**«و ما كان فيه عن الحسن بن محبوب فقد رويته عن محمّد بن موسى بن المتوكّل- رضي اللّه عنه- عن عبد اللّه بن جعفر الحميريّ؛ و سعد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمّد ابن عيسى، عن الحسن بن محبوب‏»[[14]](#footnote-14)**

تمامی این افراد ثقه هستند. در مورد محمد بن موسی بن متوکل در جلسات قبلی گفتیم که ایشان ره از مشایخ اصلی شیخ صدوق ره بوده و از موارد قدر متیقّن قاعده­ی اکثار روایت اجلا است؛ یعنی حتی اگر اکثار روایت اجلا را به صورت خیلی وسیع نپذیریم، باز هم مشایخ اصلی بزرگان، جزء این قاعده بوده و حتما ثقه هستند. بنابراین، از جهت سند، مشکلی وجود ندارد.

**بحث دوم: آیا نیاز است برای بررسی اسناد فقیه، به مشیخه­ی آن مراجعه نماییم؟**

این بحث، بحثی کبروی است. بحثی در علم رجال مطرح است با این عنوان که آیا طریق داشتن یک فرد در مشیخه، جزء توثیقات عام است، یا خیر؟ آیۀ الله خویی ره در مقدمه­ی معجم رجال الحدیث، طریق داشتن شیخ صدوق ره به راوی در مشیخه­ی کتاب من لا یحضر الفقیه را جزء یکی از موارد توثیقات عامه ذکر کرده است. ایشان ره برای این عنوان، استدلالی ذکر نموده و به آن پاسخ داده است.[[15]](#footnote-15) به اختصار استدلال ایشان ره را ذکر نموده و پاسخ ایشان ره را به صورت کامل­تری بیان می­کنیم.[[16]](#footnote-16)

شیخ صدوق ره در مقدمه­ی فقیه می­فرماید: من در این کتاب بنا ندارم همه­ی روایات را بیاورم و فقط روایت­های مفتی به و روایت­هایی که اعتقاد دارم حجت بین من و خدا هست را ذکر می­کنم.[[17]](#footnote-17) ایشان ره بعد از این مطلب می­فرماید:

**«وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ»[[18]](#footnote-18)** و بعد از آن، لیست بلندی از کتب را ذکر می­نماید.

برخی، از عبارت ایشان ره تصور نموده­اند که کسانی که در ابتدای سند فقیه واقع شده­­اند، همان صاحبان کتب علیها المعول و الیها المرجع هستند؛ یعنی طائفه به آن­ها تعویل نموده­اند و ایشان، مرجع طایفه در نقلیات هستند.

لکن این مطلب اشتباه است. شیخ صدوق ره نگفته است که کسانی را که من در ابتدای سند قرار داده­ام، صاحبان کتابی هستند که من از کتاب آن­ها اخذ مطلب نموده­ام. چنین چیزی از کلام ایشان ره برداشت نمی­شود و قطعا نیز اینگونه نیست.

آیۀ الله خویی ره قرائنی برای اینکه این اتفاق در کتاب فقیه نیافتاده است، ذکر می­کند[[19]](#footnote-19) و ما نیز به صورت مفصل پنج یا شش قرینه در مقدمه­ی نرم افزار درایۀ النور ذکر کرده­ایم[[20]](#footnote-20) که به برخی از آن­ها اشاره می­کنیم:

**قرینه­ی اول:**

یکی از قرائن این است که در مشیخه­ی فقیه، نزدیک به چهار صد عنوان ذکر شده است که از 55% این افراد تنها یک یا دو روایت در فقیه نقل شده است و اینکه کسی جزء مؤلفینی باشد که کتاب او مرجع است و در عین حال، در کل فقیه تنها یک یا دو روایت از وی نقل شده باشد، در غایت بُعد است.

**قرینه­ی دوم:**

بسیاری از افرادی که در فقیه هستند، در هیچ کتاب رجالی، اسم آن­ها نیامده است. در حالیکه اگر این افراد صاحبان کتاب مرجع و معول علیه بوده باشند، باید اسم آن­ها در این کتب ذکر می­شد. بله، گاهی اوقات در کتب رجالی، اسم بعضی از راویان از قلم افتاده است، لکن در مورد راوی مشهوری که کتاب او علیه المعول و الیه المرجع است، این احتمال وجود ندارد که نام او از قلم افتاده باشد. به جز یک مورد (حسن بن محبوب که در رجال نجاشی از قلم جا افتاده است)، مورد دیگری نسبت به روات مشهور سراغ نداریم و در مورد حسن بن محبوب نیز این احتمال وجود دارد که نام او از نسخه­ی اولیه جا افتاده باشد؛ یعنی اولین کسی که از نسخه­ی مرحوم نجاشی استنساخ کرده، این نام را از قلم انداخته است. نام برخی از این راویان در کتب رجالی وارد شده است، لکن در کتب حدیثی تنها یک روایت دارند که همان روایت من لا یحضره الفقیه است. برخی از این افراد نیز کسانی هستند که یا اصلا در کتب رجالی وارد نشده­اند و یا اینکه تصریح به مجهول بودن آن­ها شده است.

**جمع­بندی:**

قرائن دیگری نیز برای این مطلب وجود دارد که از ذکر آن­ها صرف نظر می­کنیم. بر اساس این قرائن، کسانی که در ابتدای اسناد فقیه واقع شده­­اند، الزاما صاحب کتابی نیستند که شیخ صدوق ره از آن کتاب أخذ نموده باشد.

اما اینکه در میان این افراد، چگونه می­توان صاحبان کتاب­هایی که شیخ صدوق ره از آن­ها اخذ روایت نموده است را تشخیص داد، بحثی طولانی است که وارد آن نمی­شویم.

**نکته­ی پایانی:**

آیۀ الله سبحانی از آقای بروجردی نقل می­کنند که ایشان ره معتقدند: نیازی به بررسی سندی مشیخه نیست.[[21]](#footnote-21) لکن بعید به نظر می­رسد که آقای بروجردی چنین مطلب فرموده باشند. به احتمال زیاد اشتباهی رخ داده است و بین مشیخه­ی صدوق ره و مشیخه­ی تهذیبین خلطی صورت گرفته است. در مورد مشیخه­ی تهذیبین این مساله مطرح است و مانعی نیز ندارد. بین مشیخه­ی تهذیبین و مشیخه­ی فقیه تفاوت وجود دارد. مشیخه­ی تهذیبین، طریق به کتب است. شیخ طوسی ره در مقدمه­ی استبصار به صورت واضح به این مطلب اشاره کرده است.[[22]](#footnote-22) در مقدمه­ی مشیخه­ی تهذیب نیز گرچه عبارت شیخ ره کمی ابهام دارد[[23]](#footnote-23)، لکن با توجه به کلام شیخ ره در استبصار مراد ایشان ره واضح است. صاحب معالم ره نیز در مقدمه­ی منتقی الجمان اشاره کرده است که مشیخه­ی تهذیبین طریق به کتب است، اما مشیخه­ی فقیه طریق به اشخاص است.[[24]](#footnote-24)

ایشان ره به همین جهت در مقدمه­ی منتقی الجمان، بهترین طریق خود را از مشیخه­ی تهذیب یا فهرست انتخاب کرده است که در مواردی که از افراد نقل روایت می­کند، نیاز به تکرار نداشته باشد. صاحب معالم ره در تهذیبین، مشیخه را بر سر سند نچسبانده است، اما در فقیه، مشیخه را به اسناد چسبانده است؛ زیرا طریق به کتب است.[[25]](#footnote-25)به نظر می­رسد علت اصلی این مساله نیز این باشد که ایشان در طریق به کتب، بررسی سندی را لازم نمی­دانسته است. به همین دلیل، مشیخه را بر سر سند ذکر نکرده است. جهت دیگر که مهم­تر از جهت قبلی است و حدس می­زنیم که عمدتا همین جهت مطرح است، اینکه دانستن منبع حدیث، در ارزیابی آن حدیث و به دست آوردن فتوای مؤلفین خیلی دخالت دارد. به همین جهت ایشان ره این­ها را به هم نچسبانده است. به طور مثال، در روایتی که از محمد بن حسن بن سماعه در جلسه­ی قبل بیان شد، اگر ثابت می­شد که این روایت، روایت حسن بن محمد بن سماعه است، در اینکه ذیل روایت، برای این روایت هست، خیلی اثر داشت. بنابراین، ورای اینکه بررسی طریق به کتاب را لازم بدانیم یا خیر، تشخیص منبع حدیث، امری ارزشمند است.

به نظر می­رسد مبنای صاحب معالم ره این است که بررسی سندی طریق به کتب لازم است، لکن حدس بنده این است که ایشان ره به جهت دومی که بیان شد، مشیخه را بر سر سند ذکر نکرده است.

یکی دیگر از فوائد ذکر منبع حدیث، این است که: در تعادل و تراجیح این بحث مطرح شده است که اگر دو نقل از یک کتاب با یکدیگر تفاوت داشته باشند، آیا اخبار علاجیه شامل این موارد می­شود یا خیر؟ به طور مثال، شیخ طوسی ره عبارتی را از کافی نقل نموده است که این عبارت در نسخ موجود از کافی به صورت دیگری آمده است، آیا این اختلاف نسخه داخل در عنوان «یأتی عنکم الخبران المتعارضان»[[26]](#footnote-26) هست یا خیر؟ در آن بحث گفته شده است که اگر اختلاف بین دو کتاب باشد، نباید این­ها را اختلاف نسخه تلقی نمود و اخبار علاجیه شامل این موارد می­شوند، اما اگر دو نسخه، مربوط به یک کتاب باشد، اخبار علاجیه شامل آن­ها نمی­شود.[[27]](#footnote-27) [یکی از فواید ذکر منبع روایت این است که معلوم می­شود که این روایت در دو کتاب مختلف به دو صورت نقل شده است یا اینکه این روایت در دو نسخه­ی از یک کتاب متفاوت نقل شده است.]

به نظر می­رسد که صاحب منتقی به این جهت بین طرق مشیخه­ی تهذیب و استبصار و مشیخه­ی فقیه تفکیک نموده است و طرق مشیخه­ی تهذیبین را به روایات نچسبانده است تا آغاز سند تهذیب و استبصار روشن باشد، لکن در مورد طرق مشیخه­ی فقیه که طرق به اشخاص هستند، نکته­ی خاصی به ذهن ایشان ره نرسیده است و این­ها را به هم چسبانده است.

البته، بهتر بود ایشان ره طرق فقیه را نیز به روایات نمی­­چسباند؛ زیرا این مورد نیز دارای فوائدی است و ممکن است در این موارد با پیچیدگی­هایی بتوان منبع شناسی نمود. به طور مثال، این مبنا وجود دارد که مشیخه­ی فقیه شامل «رواه زرارۀ» می­شود، اما «روی عن زراره» را شامل نمی­شود.

بنابراین، همان­طور که صاحب معالم ره به درستی اشاره کرده است، طریق شیخ صدوق ره در مشیخه­ی فقیه با طریق شیخ طوسی ره در تهذیبین تفاوت دارد. بر این اساس، این نتیجه حاصل می­شود که مشیخه­ی فقیه را نمی­توان به عنوان یک توثیق عام تلقی نمود و ثانیا: بر مبنای ما که در طرق کتب، بررسی سندی را لازم نمی­دانیم، در مورد مشیخه­ی تهذیبین بررسی سندی لازم نیست، اما در مورد مشیخه صدوق ره، ارزیابی سندی لازم است.[[28]](#footnote-28) به همین دلیل نیز در این بحث، طریق شیخ صدوق ره به حسن بن محبوب را ارزیابی سندی کردیم.[[29]](#footnote-29)

بحث از روایت سعد بن ابی خلف تمام شد. دو روایت دیگر از عبد الرحمن بن حجاج و یک روایت از احمد بن محمد بن ابی نصر در این باب وجود دارد که به نحوی با روایات دیگر معارض هستند که در جلسه­ی بعد به بررسی آن­ها خواهیم پرداخت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. . **«قال الشيخ: و رأيت بعض المتأخّرين ذهب إلى ما تضمّنه الخبر. و هو غلط، لأنّه قد ثبت أنّ ولد الولد يقوم مقام الولد، و بنت البنت تقوم مقام البنت إذا لم يكن هناك ولد [و] مع وجود الولد لا يستحقّ واحد من الأبوين ما يؤخذ من نصيب السدس، فيعطى الجدّ على وجه الطعمة، و إنّما يؤخذ من فريضتهما السدس إذا كانا هما الوارثان دون الأولاد، و ذلك يدلّ على ما قاله ابن فضّال.و هذا الذي قاله الشيخ- رحمه الله- هو المشهور.»** مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج‌9، ص 70 [↑](#footnote-ref-1)
2. .**«وَ قَدْ ذَكَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ أَنَ‏ هَذَا الْخَبَرَ أَجْمَعَتِ‏ الْعِصَابَةُ عَلَى تَرْكِ الْعَمَلِ بِهِ وَ رَأَيْتُ بَعْضَ الْمُتَأَخِّرِينَ** [مراد ایشان ره، شیخ صدوق ره در فقیه است.] **ذَهَبَ إِلَى مَا تَضَمَّنَهُ الْخَبَرُ وَ هُوَ غَلَطٌ لِأَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ وَلَدَ الْوَلَدِ يَقُومُ مَقَامَ الْوَلَدِ فَبِنْتُ الْبِنْتِ تَقُومُ مَقَامَ الْبِنْتِ إِذَا لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ وَلَدٌ وَ مَعَ وُجُودِ الْوَلَدِ لَا يَسْتَحِقُّ وَاحِدٌ مِنَ الْأَبَوَيْنِ مِمَّا يُؤْخَذُ مِنْ نَصِيبِ السُّدُسِ فَيُعْطَى الْجَدُّ عَلَى وَجْهِ الطُّعْمَةِ وَ إِنَّمَا يُؤْخَذُ مِنْ فَرِيضَتِهِمَا السُّدُسُ إِذَا كَانَا هُمَا الْوَارِثَانِ دُونَ الْأَوْلَادِ وَ ذَلِكَ يَدُلُّ عَلَى مَا قَالَهُ ابْنُ فَضَّالٍ.»** الإستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج‏4، ص 164، حدیث 622 [↑](#footnote-ref-2)
3. . **«و مثله: توريث الأجداد مع أولاد الأولاد، عند الصدوق، نظرا إلى المساواة في الرتبة، فللجد مع بنات البنت السدس، عملا‌ بما رواه سعد بن أبي خلف، عن أبي الحسن الكاظم عليه السلام: (في بنات بنت وجد: للجد السدس، و الباقي لبنات البنت)»** القواعد و الفوائد، ج‌2، صص 293 و 294‌؛ **«و قال الصدوق: يرث الجدّ مع ولد الولد و يرث الجدّ للأب مع الأب و الجدّ من قبل الام مع الأُم؛ لرواية سعد عن الكاظم عليه السَّلام يرث الجدّ مع بنات البنت السدس، قال الشيخ: ذكر ابن فضّال إجماع العصابة على ترك العمل بهذا الخبر.»** الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج‌2، ص 367 [↑](#footnote-ref-3)
4. . مقرر: این مطلب در دو جلسه­ی قبل ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. . [مقرر: این بحث مربوط به دو جلسه­ی قبل بوده است که فایل و متن آن در اختیار بنده قرار نگرفته است.] [↑](#footnote-ref-5)
6. . من لا يحضره الفقيه، ج‏4، ص 280 [↑](#footnote-ref-6)
7. . **«5626- وَ رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ‏ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَطْعَمَ الْجَدَّةَ أُمَّ الْأَبِ السُّدُسَ وَ ابْنُهَا حَيٌّ- وَ أَطْعَمَ الْجَدَّةَ أُمَّ الْأُمِّ السُّدُسَ وَ ابْنَتُهَا حَيَّةٌ.**

**5627- وَ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي حَمَّادُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ‏ قُلْتُ لَهُ إِنَّ ابْنَتِي مَاتَتْ وَ أُمِّي حَيَّةٌ فَقَالَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ لَيْسَ لَهَا شَيْ‏ءٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع سُبْحَانَ اللَّهِ أَعْطِهَا سَهْماً يَعْنِي السُّدُسَ‏»** همان، ج‏4، صص 280 و 281 [↑](#footnote-ref-7)
8. . **«وَ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ اعْلَمْ أَنَّ الْجَدَّ بِمَنْزِلَةِ الْأَخِ أَبَداً يَرِثُ حَيْثُ يَرِثُ وَ يَسْقُطُ حَيْثُ يَسْقُطُ وَ غَلِطَ الْفَضْلُ فِي ذَلِكَ لِأَنَّ الْجَدَّ يَرِثُ مَعَ وَلَدِ الْوَلَدِ وَ لَا يَرِثُ مَعَهُ الْأَخُ‏ وَ يَرِثُ الْجَدُّ مِنْ قِبَلِ الْأَبِ مَعَ الْأَبِ وَ الْجَدُّ مِنْ قِبَلِ الْأُمِّ مَعَ الْأُمِّ وَ لَا يَرِثُ الْأَخُ مَعَ الْأَبِ وَ الْأُمِ‏ وَ ابْنُ الْأَخِ يَرِثُ مَعَ الْجَدِّ وَ لَا يَرِثُ مَعَ الْأَخِ فَكَيْفَ يَكُونُ الْجَدُّ بِمَنْزِلَةِ الْأَخِ أَبَداً وَ كَيْفَ يَرِثُ حَيْثُ يَرِثُ وَ يَسْقُطُ حَيْثُ يَسْقُطُ بَلِ الْجَدُّ مَعَ الْإِخْوَةِ بِمَنْزِلَةِ وَاحِدٍ مِنْهُم‏ ...»** من لا يحضره الفقيه، ج‏4، صص 286 و 287 [↑](#footnote-ref-8)
9. . **«وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ‏ سَأَلْتُهُ عَنْ بَنَاتِ الِابْنَةِ وَ جَدٍّ فَقَالَ‏ لِلْجَدِّ السُّدُسُ‏ وَ الْبَاقِي‏ لِبَنَاتِ‏ الِابْنَة»** من لا يحضره الفقيه، ج‏4، ص 281، حدیث 5628 [↑](#footnote-ref-9)
10. . مقرر: عبارت استاد اینگونه بود: «میراث بالفرائض را خب همان فرائض مذکور در کتاب می گیرند و نوه را داخل در بنات الإبنه نمی گیرند.» لکن بنده آن را تصحیح نمودم. [↑](#footnote-ref-10)
11. . **«و اختلف العلماء في أنّ ولاية الأرحام هنا هل تشمل ولاية الميراث: فقال مالك بن أنس هذه الآية ليست في المواريث أي فهي ولاية النصر و حسن الصحبة، أي فنقصر على موردها و لم يرها مساوية للعام الوارد على سبب خاصّ إذ ليست صيغتها صيغة عموم، لأن مناط الحكم قوله: أَوْلى‏ بِبَعْضٍ. و قال جماعة تشمل ولاية الميراث، ثم اختلفوا فمنهم من قال: نسخت هذه الولاية بآية المواريث، فبطل توريث ذوي الأرحام بقول النبي‏ء صلى اللّه عليه و سلم: «ألحقوا الفرائض بأهلها فما بقي فلأولى رجل ذكر»**

**فيكون تخصيصا للعموم عندهم. و قال جماعة يرث ذوو الأرحام و هم مقدمون على أبناء الأعمام، و هذا قول أبي حنيفة و فقهاء الكوفة»** التحرير و التنوير، ج‏9، ص 177 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سؤال: ...

... پاسخ: نه، ثمره­ی خاصی برای این قول، به ذهن نمی­رسد. [↑](#footnote-ref-12)
13. . سؤال: ...

... پاسخ: شاهدی برای آن نداریم. در ما نحن فیه، معنای آن، این است که تقیه­ای است. لازم نیست به عنوان تقیه­ای، تصریح کنند؛ بلکه همین که قول حق را بیان کنند و آن­ها از این بفهمند که روایت تقیه­ای است، کافی است.

سؤال: ...

... پاسخ: بحث در ما نحن فیه این است که روایت سعد بن ابی خلف، معارض روایت­های بسیار زیادی است. این روایت­های بسیار زیاد می­تواند قرینه باشد بر اینکه این روایت مثلا محمول بر تقیه است. البته، ما نیازی نمی­بینیم که وجه صدورِ روایتی که مطروح است را بیان نماییم. [↑](#footnote-ref-13)
14. . من لا يحضره الفقيه، ج‏4، ص 453 [↑](#footnote-ref-14)
15. . **«11 - ذكر الطريق إلى شخص في المشيخة و قد جعل المجلسي - قدس سره - ذكر الصدوق شخصا في من له إليه طريق موجبا للمدح، و عده في: وجيزته من الممدوحين. ... و لكن هذا تخيل صرف نشأ من قول الصدوق في أول كتابه: و جميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة عليها المعول، و إليها المرجع، مثل كتاب حريز بن عبد الله السجستاني و ...**

**و لكن من الظاهر أنه يريد بذلك أن الروايات المستخرجة في الفقيه مستخرجة من الكتب المعتبرة و لا يريد أنه استخرجها من كتب من ذكرهم في المشيخة، و ذكر طريقه إليهم.**

**كيف؟ و قد ذكر في المشيخة عدة أشخاص و ذكر طريقه إليهم: مثل إبراهيم بن سفيان و إسماعيل بن عيسى و أنس بن محمد و جعفر بن القاسم و الحسن بن قارن و غيرهم. مع أن النجاشي و الشيخ لم يذكراهم في كتابيهما الموضوعين لذكر أرباب الكتب و الأصول، بل و لم يذكرهم الشيخ في رجاله، مع أن موضوعه أعم، فكيف يمكن أن يدعى أن هؤلاء أرباب كتب، و أن كتبهم من الكتب المشهورة؟ بل أن الصدوق ذكر طريقه إلى أسماء بنت عميس، أ فهل يحتمل أنه كان لها كتاب معروف؟ بل أنه قد يذكر في المشيخة طريقه إلى نفس الرواية، مثل ذكره طريقه إلى ما جاء نفر من اليهود.**

**و على الجملة فلا شك في أن الصدوق لم يرد بالعبارة المزبورة: أنه استخرج في كتابه الروايات الموجودة في الكتب المعتبرة المعروفة لمن ذكرهم في المشيخة.»** معجم‏ رجال‏ الحديث، ج 1، صص 80 و 81 [↑](#footnote-ref-15)
16. . استاد: پاسخ ایشان ره را با افزودن نکات بیشتری در مقدمه­ی نرم افزار درایۀ النور ذکر کرده­ایم. در این نرم افزار بخشی به نام معرفی کتاب من لا یحضره الفقیه وجود دارد که در این بخش، بحثی در مورد مشیخه­ی فقیه و توثیق عام وجود دارد. ذیل این قسمت، این پاسخ را ذکر کرده­ایم. [↑](#footnote-ref-16)
17. . **«وَ لَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أُفْتِي بِهِ وَ أَحْكُمُ بِصِحَّتِهِ‏ وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَتْ قُدْرَتُهُ وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السِّجِسْتَانِي‏ و ...»** من لا يحضره الفقيه، ج‏1، صص 2 و 3 [↑](#footnote-ref-17)
18. . همان، ج‏1، ص 3 [↑](#footnote-ref-18)
19. . مراجعه شود به: معجم‏ رجال‏ الحديث، ج 1، صص 80 - 84 [↑](#footnote-ref-19)
20. . [این مطلب در نرم افزار پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-20)
21. . [منبع این مطلب پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-21)
22. . **«و كنت سلكت في أول الكتاب إيراد الأحاديث بأسانيدها و على ذلك اعتمدت في الجزء الأول و الثاني ثم اختصرت في الجزء الثالث و عولت على الابتداء بذكر الراوي الذي أخذت الحديث من كتابه أو أصله على أن أورد عند الفراغ من الكتاب جملة من الأسانيد يتوصل بها إلى هذه الكتب و الأصول حسب ما عملته في كتاب (تهذيب الأحكام)»** الإستبصار فيما اختلف من الأخبار، المشيخة، صص 304 و 305 [↑](#footnote-ref-22)
23. . **«و اقتصرنا من ايراد الخبر على الابتداء بذكر المصنف الذى اخذنا الخبر من كتابه او صاحب الاصل الذي اخذنا الحديث من اصله»** تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، المشيخة، ص: 4 [↑](#footnote-ref-23)
24. . [مقرر: دسترسی به این کتاب نداشتم.] [↑](#footnote-ref-24)
25. . مقرر: به نظر می­رسد این کلام با کلام قبلی که فرمودند مشیخه­ی فقیه طریق به اسناد است، منافات دارد. [↑](#footnote-ref-25)
26. . **«229 وَ رَوَى الْعَلَّامَةُ قُدِّسَتْ نَفْسُهُ مَرْفُوعاً إِلَى زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ الْبَاقِرَ ع فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَأْتِي عَنْكُمُ‏ الْخَبَرَانِ‏ أَوِ الْحَدِيثَانِ الْمُتَعَارِضَانِ فَبِأَيِّهِمَا آخُذ ...»** عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج‏4، ص 133 [↑](#footnote-ref-26)
27. . **«أنه لو وقع الاختلاف في تفسير رواية لا ينبغي الريب في أنه غير داخل في التعارض، فان تعدد التفسير لا يوجب تعدد الحديث حتى يكون مشمولا لقوله عليه السلام: «إذا جاءكم حديثان مختلفان ... إلخ» أما لو اختلفت النسخ كما إذا روى الكليني (ره) الخبر بنحو، و رواه الشيخ (ره) بنحو آخر مع وحدة السند، أو كان الخبر في بعض نسخ التهذيب مثلا بلفظ، و في بعضها الآخر بلفظ آخر، فيظهر من المحقق الهمداني في كتاب صلاته: أن ذلك لا يكون من باب تعارض الخبرين، بل من باب اشتباه الحجة بغيرها، للعلم بعدم صدور كليهما عن الإمام عليه السلام و لكن التحقيق هو التفصيل في المقام و الالتزام بأن اختلاف رواية الكافي و التهذيب مثلا داخل في تعارض الخبرين، فانهما خبران و العلم بعدم صدور كليهما لا يضر بتعدد الخبر، كما في سائر موارد التعارض، فيكون المقام نظير ما إذا حكم الإمام عليه السلام بحكم في مجلس، و خرج عنه راويان، ثم اختلفا فروى أحدهما حكمه بنحو، و الآخر بنحو آخر. و أما إن كان الاختلاف في نسخ كتاب واحد، فالامر كما ذكره، فانا لا ندري في هذه الصورة أن ما أخبرنا به الشيخ (ره) مثلا أيهما؟ نعم لو أحرزت‏ الوثاقة في كل من ناسخي الكتاب لا يبعد دخوله في المتعارضين، كالقسم الأول‏»** مصباح الأصول، ج‏2، ص 423 [↑](#footnote-ref-27)
28. . در نرم افزار درایۀ النور، بررسی را در مورد سند موجود قرار دادیم و سند مشیخه­ی تهذیب، استبصار و فقیه را بررسی سندی نکردیم. وجه این امر، مشکلات ثبوتی و اثباتی بود که با آن مواجه بودیم. به خصوص در تهذیب و استبصار مشکلات جدی وجود دارد؛ به طور مثال، تشخیص اینکه «من جملۀ ما رویته» کجا هست و کجا نیست، خیلی بحث پیچیده­ای است و نیز در تهذیب این مشکل وجود دارد که در مقام عمل نمی­دانیم که چگونه این­ها را به هم متصل کنیم. علاوه­ی بر اینکه کبرویا نیز مبنای ما در این نرم افزار این است که کاری به مشیخه نداشته باشیم؛ لذا در این نرم افزار، مشیخه ذکر نشده است، اما در نرم افزار اسناد کتب صدوق ره، این امکان را برای کاربر قرار داده­ایم که بتواند سند را با مشیخه یا بدون آن ارزیابی نماید؛ زیرا مشکلاتی که در تهذیبین وجود داشت، در مورد اسناد صدوق ره به این شکل مطرح نیست.

سؤال: ...

... پاسخ: یکی از نکات این است که خود شیخ طوسی ره برای طریق تهذیبین اهمیت قائل نبوده و آن­ها را مبهم گذاشته است. به طور مثال، شیخ ره روشن نکرده است که وقتی حسن بن محبوب در ابتدای سند است، این شش طریق، مربوط به کدام موارد است. پنج طریق از این شش طریق با طریق «من جملۀ» است و یکی از آن­ها «من کتبه و مصنفاته» است. در حالیکه اگر این موارد تعیین کننده بودند، نباید به شکل مبهمی ذکر می­شدند. [**«و من جملة ما ذكرته عن الحسن بن محبوب ما رويته بهذه الاسانيد عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن الحسن بن محبوب.»** تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، المشيخة، صص 52 و 54] به نظر من یکی از قرائن خیلی قوی برای اینکه خود شیخ طوسی ره نیز برای طرق اهمیت قائل نبوده است، همین ابهام و اغلاقی است که خود ایشان ره در این موارد انجام داده است. این نشان می­دهد که ذکر این طرق، تشریفاتی یا تبرکی بوده است و الا اگر این طرق نقش واقعی می­داشتند، نباید شیخ طوسی ره اینگونه رفتار می­کرد.

سؤال: ...

... پاسخ: خیر، من راه حل­هایی برای بسیاری از موارد پیدا کردم، ولی برخی از این راه حل­ها، آنقدر پیچیده است که افراد به راحتی آن­ها را قبول نمی­کنند.

سؤال: ...

... پاسخ: نه، بحث­های خیلی جدی­ای دارد. راه حل­های واضح را در مقاله­ی **«مصادر الشیخ الطوسی قدس سره فی کتاب تهذیب الاحکام»** ذکر کرده­ام. تقریبا کل تهذیب را به صورت دستی، منبع یابی کرده­ام که برخی از قرائن آن، قرائن خیلی پیچیده­ای هستند که نیازمند مقدمات و موخرات زیادی هستند.

سؤال: ...

پاسخ: این مقاله در مجله علوم الحدیث، شماره 6 چاپ شده است. [↑](#footnote-ref-28)
29. . سؤال: ...

... پاسخ: بله، سخت است. هم بحث­های نظری دارد. بحث­های خیلی جدی­ای دارد. تشخیص کتاب فقیه سخت­تر از تهذیبین است. در تهذیبین با وجود یک روشی که گاهی اوقات اخذ کردم، [؟؟؟؟؟] اخذ به توسط کرده است. اینکه کجاها اخذ به توسط کرده است و از چه کتابی گرفته است، به سختی سایر کتاب­ها نیست. تهذیب از کتاب­هایی است که کار منبع شناسی آن از همه­ی کتاب­های دیگر آسان­تر است. البته، با وجود همین که آسان­تر است، کاری طاقت فرساست. من شاید سه یا چهار سال، غیر از بحث­های متعارف درسی و بحثی­اش، روی همین بحث منبع یابی کار کردم و کار خیلی مستمری روی آن انجام دادم. ولی به هر حال، در فقیه و مانند آن، به این راحتی نیست. برخی از منابع آن مانند کافی و محاسن، قابل دسترسی هستند، لکن اکثر منابع ایشان ره در دست نیست. روش اخذ آن نیز روشی نیست که به راحتی بشود منبع­هایش را استخراج نمود. به همین جهت، خیلی از بحث­های مربوط به فقیه پیچیده است. [↑](#footnote-ref-29)